

وصیت و ارث  
از  
دیدگاه کتاب و سنت

خادم القرآن  
محمد صادقی تهرانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وصیت و ارث از دیدگاه کتاب و سنت

ناشر: انتشارات شکرانه  
چاپخانه: چاپ دانش  
گرافیک: آیات سبز  
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۰  
شمارگان: ۳۰۰۰  
قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال  
نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، بلاک ۷، جامعه علوم القرآن، انتشارات شکرانه.  
تلفن: ۰۲۵۱-۲۹۳۴۴۲۵

شابک: ۹۷۸۶۰۰۶۳۳۷۱۶۶

sadeghi@forghan.ir  
www.forghan.ir

نشانی پست الکترونیک:  
سایت:

## فهرست

۷	.....	مقدمه ناشر
۹	.....	وصیت
۲۵	.....	ارث
۴۱	.....	زندگی نامه‌ی مؤلف

### مقدمه ناشر

بنام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است. همو که به راز ذاتی دلها بسی داناست. او که بر سر و سامانمان نعمت فرو ریخت و ما را توفیق نشر معارف قرآن که رهنمودی است برای تقوای پیشگان، عطا فرمود و سپاس فراوان حضرت اقدس خدای منان را که آخرین حجت و حیانی را هادی جهانیان فرستاد و صلوات بر رسول و حی الهی، محمد ﷺ و جانشینان معصومش که فرمانداران قرآن بوده و هستند.

این کتاب که گزیده‌ای از بیانات گهربار خادم القرآن، حضرت آیت الله العظمی دکتر محمد صادق تهرانی (قدس الله تربته الزکیه) که به حق از نوادر دوران در تفسیر حقایق و دقایق قرآن کریم و شهید راه خدا بود، در خصوص مباحث پیرامون اجتهاد و تقلید گردآوری شده است. چرایی و چگونگی اجتهاد و تقلید در اصول عقاید و احکام فرعی از منظر کتاب خدا و در حاشیه آن، سنت نبوی و عترت علوی مورد بحث قرار گرفته و خواننده را به تفکر و تحقیق وامی‌دارد.

نشر معارف قرآن، این آخرین کلام و حیانی برای ما رحمت

واسعه و افتخاری گرانمایه است. امید آنکه شما خواننده محترم از آن بهره گیرید و ما را در ادامه مسیر حقیقت‌جویی راهنمایی فرمایید.

و السلام علی من التبع الهدی

انتشارات شکرانه

### وصیت

«وصیت معنی عمومیش سفارش، و به اصطلاح شرعی خصوصیش سفارش به انجام کارهایی است که برای پس از مرگ بایستی انجام گردد، و چون حالت پس از مرگ استمرار حالت زندگی است مسئولیت‌هایی که شخص مسلمان در زندگی نسبت به کسانی شایسته از نظر کمک مالی دارد حتی الامکان بایستی برای پس از مرگش زیر پوشش وصیتش انجام گیرد، که اگر مالی بر جا گذاشت چنان‌که در زندگی و اجباتی مالی نسبت به پدر و مادر و فرزندان و نواده‌گان و نزدیکتران و نزدیکان و یا شایستگان دیگر داشته بایستی در وصیتش نیز آن‌ها را نسبت به زمان پس از مرگش منظور دارد، که از یک سوم مالش حفره‌هایی را که با سهمیه‌ی ارث پر نمی‌شود پر کند، و کسانی را هم که از نظر طبقه‌ی میراث ارث‌بر نیستند در این وصیت منظور دارد.

روی همین اصل آیه‌ی وصیت آن را تکلیفی بس واجب برشمرده<sup>۱</sup>

۱. برخلاف بسیاری از فقیهان که آن را مستحب می‌دانند، و گروه کمی هم موافق این آیه و روایاتی وصیت را واجب می‌دانند، خصوصاً در زمینه‌ی کمبود سهم الارث برای بعضی از وارثان و یا محرومیت بینوایانی در طبقات بعدی ارث و یا غیر وارثانی نیازمند.

که ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (سورهی بقره، آیه ۱۸۰) «بر شما نوشته شده هنگامی که مرگ یکی از شما را فرا رسد اگر خیری (مال و یا حق مالی افزون بر نیاز وارثان) بر جای گذاشت برای پدر و مادر و - سایر - نزدیک‌تران وصیت کند و این خود به شایستگی حقی است برعهده‌ی پرهیزکاران».

این جا طبقه‌ی اول ارث منظور شده‌اند زیرا برطرف ساختن نیاز اینان بر دیگران مقدم است، و اگر اینان چندان نیازی ندارند و سهمیه‌ی ارث برایشان کافی است نوبت به دیگران می‌رسد، و این «خیراً» نه «مالاً» مال و یا حقی مالی است که گنجایش وصیتی را دارد، که اگر وصیتی مالی نسبت به وارثان زیان بار باشد «خیراً» نیست بلکه - شرأً - است که چنان وصیتی هرگز درست نیست و باطل است بنابراین وصیتی «خیراً» است که در جهت خیر و صلاح و ضرورت زندگی وارث باشد، که کاستی از آن برایش زیان بار و شرأً است.

آری! «خیر» اعم از مال است و مالی خیر است که راه‌گشا و مؤنه‌ی خیر دیگری شود و دارای گنجایش وصیت ثلث نیز باشد.

سپس می‌بینیم نسبت به سایر نزدیکان که طبقات بعدی ارثند، و نیز دیگرانی هم که از جمله‌ی ارث‌بران نیستند، مقرر شده که وارثان در حدود امکان‌شان چیزی به‌آنان بدهند که ﴿وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (سورهی نساء، آیه ۹) «و هنگامی که در قسمت میراث خویشاوندان و یتیمان و

مستمندان حضور یافتند از این میراث به‌آن‌ها نیز روزی دهید و به‌آنان سخنی نیکو و شایسته گوید».

و این جا آیه‌ی وصیت حدودی را مشخص نکرده، لکن بر مبنای روایاتی قطعی محدود به یک سوم اموال شده، و این هم با چهره‌ی آیات وصیت سازگار است، زیرا میراث اصل است و وصیت هم در صورت خیر و صلاح فرع آن است.

و در آیات ارث (در سوره‌ی نساء، آیات ۱۱ و ۱۲) چهاربار وصیت با دین از «ماترک» استثنا شده است، با این فرق که دین تنها دارای حتمیت مؤکد است ولی وصیت اضافه بر میراث اصلی حتمیتی فرعی دارد که در سوره‌ی نساء، آیات ۱۱ و ۱۲ ﴿مَنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ... يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ... تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ... يَوْصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ در این آیات شریفه وصیتی از ماترک قابل توجه قرار گرفته که «خیراً» را یکی از واجبات آن دانسته است.

وصیت فقط در آستانه‌ی مرگ واجب است و پیش از آن تنها مستحب است، و آستانه‌ی مرگ هم به معنی آشکار شدن نشانه‌های مرگ است و نه تنها یقین به مرگ، زیرا کسی چنان یقینی را هرگز ندارد که در فلان ساعت می‌میرد، و چه بسا انسان تا پرتگاه مرگ می‌رود و سپس به زندگی بر می‌گردد، و چه بسا هم که هرگز نشانه‌ای از مرگ نیست و ناگهان فرا می‌رسد، روی این اصل «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» همان آستانه‌ی مرگ است که نشانه‌های ظاهری آن آشکار گردد گرچه یقین به مرگ ندارد و تنها گمان آن است.

و پر روشن است که حالت سكرات موت و احتضار هم مقصود نیست زیرا در چنان حالتی وحشت‌انگیز و هولناک هیچ‌گونه امکان وصیت و یا هرکاری عاقلانه و یا حتی امکان کارهای عادی دیگری در کار نیست، که انسان در این حالت فقط دست به گریبان مرگ است و انگهی اگر حالت سكرات موت منظور بود در این صورت «حین الموت» می‌فرمود، نه «إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ».

وصیت در اختصاص سفارش مالی نیست، بلکه شامل حق نیز هست که وصیت کند فلان شخص قیم اطفالش باشد، و چه روشن‌تر که در انجام وصیتش وکیل باشد، زیرا «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» هر دوی مال و حق و حال را شامل است، یعنی همان‌گونه که خودش مالک اموالش بود مالک حق و حقوقی هم بود، بنابراین باید وکیل و نماینده‌ای در مورد اموال و حق و حقوقش برگزیند، و اکنون هم که وصیت می‌کند یکی از مصلحت‌های مهمی که نسبت به‌پس از مرگش مراعاتش واجب است این است که شخص یا اشخاص مورد اعتمادی را برای تمامی سفارش‌هایش، و یا مراقبت حال و مال صغیرانش معین کند.

وصیت مانند سایر قراردادها نیاز به لفظ خاصی ندارد، که نوشتن یا اشاره‌ی روشن و یا عملی که نماینده‌ی وصیت است و مانند این‌ها - مادامی که دلالتی روشن بر وصیت داشته باشد - کافی است، و بالاخره هرکاری با گفتار یا نوشتاری که به آن وصیت گویند مشمول «الوصیه» است، و از لحاظ اهمیتی که وصیت دارد لازم است به‌طوری روشن و ثابت باشد که هرگز قابل انکار نباشد، که یا در حضور جمعی باشد که گواهی‌شان جای انکار نیست، و یا این‌که در

حضور دو شاهد عادل وصیت کند، و یا بالاخره نوشته یا عمل و یا لفظ وصیتش را دو شاهد عادل گواهی کنند، و یا به‌شکل دیگری به‌گونه‌ای مسلم باشد که جای انکار باقی نماند.

وصیت مانند هر قراردادی دیگر بایستی صریح و غیر قابل تأویل باشد و در این صورت فرقی میان وصیت به اموال زیاد یا کم نیست که زیادش باید با لفظ باشد و در کم‌ش اشاره کافی است! بلکه چه کم و یا زیادش به هرگونه‌ای که انجام گردد بایستی صریح و غیر قابل تأویل باشد. وصیت‌کننده بایستی در وصیتش رشید و کاردان، و عالم به احکام وصیت باشد، تا وصیتی خلاف شرع نکند، که وصیت دیوانه یا سفیه و یا بچه‌ای که به حد رشد نرسیده درست نیست، و بالاخره وصیتی که عاقلانه و عادلانه و مطابق موازین شرعی و دینی باشد درست است گرچه وصیت‌کننده نابالغ باشد، و الا این وصیت هرگز درست نیست گرچه بالغ و عاقل هم باشد زیرا قید «بِالْمَعْرُوفِ» تنها وصیت‌های شایسته را در مثلث شایستگی وصیت کننده، و مورد وصیت، و وصی، زیر پوشش گرفته و تمامی وصیت‌های ناموزون را نادرست می‌داند.

کسی که خودکشی کرده مانند دیگران وصیتش درست است، که هم او نمونه‌ی روشنی از «إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ» می‌باشد، و نیز چنان مجرمی نیازش به وصیت بیشتر است که به این وسیله با انجام وصیت از گناهش بکاهد<sup>۱</sup>، و با این وصف صحیح‌ه‌ی ابی ولاد که حق وصیت

۱. چنان‌که بعضی از فقیهان هم فرموده‌اند، و در روضه‌ی کافی این مسئله را مورد اختلاف میان فقیهان دانسته. و عده‌ی کثیری از آقایان هم در این مورد به‌خطا رفته و فتوای به‌خلاف داده‌اند.

را از او گرفته نقش صحیحی ندارد و مشاهده می‌کنیم که همین حدیثی که آقایان صحیحش می‌نامند با عرض بر قرآن کریم چگونه بی‌اعتبار، غیر صحیح و مردود جلوه می‌کند، زیرا فرد شاخص اطلاق آیه همین شخص است و دیگران در حاشیه‌اش، و چگونه می‌توان آیه‌ای را با چنان اطلاقی با یک و یا چند حدیث این چنینی مقید کرد، آن هم حدیثی که متنش این‌گونه متزلزل و ناصحیح است گرچه سندش هم صحیح باشد<sup>۱</sup>.

۱. قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: من قتل نفسه متعمداً فهو في نار جهنم خالد فيها، قيل له ارايت ان كان اوصى بوصية ثم قتل نفسه متعمداً من ساعته تنفذ وصيته؟ قال فقال ان كان اوصى قبل ان يحدث حدثاً في نفسه من جراحه او فعل لعله يموت لم تجز وصيته (الوسائل باب الوصايا باب ۵۲ ج ۱) «حضرت امام صادق عليه السلام را شنید که می‌گفت: هر که خود را عمدتاً بکشد از مخلدین در آتش جهنم است، گفته شد آیا اگر وصیتی کند و سپس خودکشی کند وصیتش نافذ است؟ گفت اگر پیش از خودکشی وصیتی کرده سپس خودکشی کرد شاید بمیرد وصیتش نافذ و گذرا نیست؟» این‌جا اگر به این دلیل که او چون با خودکشی جهنمی گردیده، وصیتش نافذ نیست، باید گفت هرگز این دلیل قابل قبول نیست، زیرا در مورد فرض دوم خودکشی پس از وصیت آمده و در فرض اول نیز هر چند جهنمی باشد مسلمان است، و اگر هم با خودکشی کافر شود مگر کافر برای مسلمان ارث نمی‌گذارد، پس چرا وصیتش درباره‌ی او گذرا نباشد.

مگر این‌که گفته شود آدمی که خودکشی می‌کند سفیهی است هم چون دیوانه، و به همین حساب وصیتش نافذ نیست، ولی باید گفت گذرا نبودن چنان وصیتی در صورتی است که وصیتی هم که کرده ابلهانه و احمقانه بوده که در این صورت وصیت از هیچ کس پذیرفته نیست و اختصاص به این شخص ندارد، ولی اگر وصیتش عاقلانه بوده خصوصاً خواسته است گناه خود را تا اندازه‌ی ممکن به‌این وسیله جبران کند چرا باید از وصیت کردن محروم باشد که هم به‌خودش زیان رسیده و هم به‌کسانی که مورد وصیت شایسته قرار می‌گیرند زیان برسد، و این بازماندگان و یا سایر شایستگان چرا باید به‌جرم خودکشی این شخص از منافع وصیتش محروم گردند که «وَلَا تَزُرُّ وَاوْرَثَةَ وُزْرٍ أُخْرَى» هیچ‌کس گناه دیگری را به‌دوش نمی‌گیرد.

با آشکار شدن نشانه‌های مرگ واجب است امانتها و دیون مردم را هرچه زودتر تحویل صاحبانش بدهد، یا به‌آن‌ها اطلاع بدهد که دریافت دارند، و یا وصیت کند که چنین و چنان امانت یا بدهی را دارد و در هر صورت دیون مسلم از اصل مال باید پرداخت گردد. اگر زمان امانت و یا بدهیش سر رسیده کافی نیست که درباره‌ی آن‌ها وصیت کند بلکه خودش حتی‌الامکان بایستی عهده‌دار پرداختش گردد.

در آستانه‌ی مرگ بایستی تمامی حقوق الهی و مردمی را که بدهکار است بررسی کرده و آن‌گونه که باید نسبت به‌آن‌ها عمل کند، مثلاً خمس و زکات و دیات و کفارات و صدقات واجبه، و حج و نماز و روزه‌ی ترک شده که برعهده اوست، حتی‌الامکان واجب است خودش انجام دهد، و در صورت عدم امکان نسبت به‌انجام آن‌ها به‌استثنای نماز و روزه - که وصیت‌بردار نیست - به‌شخص مورد اعتمادی وصیت کند.

«مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ» وصیت را که حداکثرش ثلث مال است استثنا می‌کند و «أَوْ دَيْنٍ» تمامی بدهی‌های مالی به‌خالق و خلق را دربر دارد که کلاً این بدهی‌ها از اصل مال مستثنی می‌شوند.

برخلاف فتاوی‌ مشهور فقیهان نماز و روزه‌ی میت چنان‌که وصیت کردنی نیست برعهده‌ی پسر بزرگ هم نمی‌باشد، زیرا این دو از واجبات شخصی مکلفان در حال حیات آن‌هاست و هرگز انجام آن‌ها از ناحیه دیگران مشکلی را از او حل نمی‌کند، ولی مانند حج



دینی است که اگر استطاعت مالی دارد و نه حالی باید در همان حال حیاتش نایب بگیرد، و اگر هم نگرفت وصیت کند، اگر هم وصیت نکرد مانند سایر دیون باید از اصل ترکه مستثنی گردد.

وصی لازم است مورد اطمینان باشد و سفیه و ناهنجار و ندانم به کار نباشد، و اگر در وصیت‌کننده مسلمان بودن شرط نیست در وصی این شرط هست، مگر آن‌که هر دوی وصیت‌کننده و مورد وصیت غیر مسلمان باشند.

اگر دو یا چند وصی برای خود معین کند واجب است در انجام مورد وصیت با یکدیگر مشورت و هماهنگی داشته باشند، مگر این‌که هر یک را به‌طور مستقل وصی خود قرار دهد که هر کدام مورد وصیت را عمل کردند دیگران حق مخالفت نداشته باشند. و در صورت معارضه باید اصلح از نظر حاکم شرع مقرر گردد.

چون وصیت بر مبنای صلاح دید وصیت‌کننده و هم‌چنین مصلحت مورد وصیت است، وصیت‌کننده حق دارد از وصیت خود صرف‌نظر کند، و یا آن را تغییر دهد مگر آن‌که این تبدیل یا تغییر ظالمانه باشد که ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۸۲) «پس هر کس بترسد از وصیت‌کننده‌ای اعراضی از حقی و یا کاری را که پی‌آمدی ناهنجار دارد - که از خیر و نیکی دور می‌کند - پس اصلاح کند میان او و مورد وصیت را بر او هرگز پی‌آمد ناهنجاری نیست و گناهی نکرده...» بلکه این خود واجب است، چنان‌که بر طرف کردن ظلم کلاً در صورت امکان واجب است.

و چنان‌که تصرفات انسان در اموالش در حال زندگی منوط و مربوط به مصلحت است که تصرفات سفیهانه و ظالمانه و گنه‌کارانه‌اش نافذ و درست نیست، وصیتی را هم که برای ادامه‌ی وظایف شایسته‌اش نسبت به پس از مرگش می‌کند بایستی بر مبنای مصلحت و عدالت باشد که اگر با نیازمند بودن و ارثانش ثلث مالش را برای شخصی یا کاری دیگر مانند مثلاً مسجد محل یا امام‌زاده یا امثال این‌ها وصیت کند، که به این وسیله ورثه را در تنگی و سختی معیشتی قرار دهد چنان وصیتی هرگز گذرا و درست نیست و وصیت‌کننده نیز معصیت کار است، و زیر پوشش «جَنَفٌ» یا «إِثْمٌ» بایستی این وصیت نادیده گرفته شود.

تبدیل وصیتی که با شرایطش انجام گرفته حرام است و هرگز گذرا و نافذ نیست که ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۸۱) «پس هر کس آن را تبدیل کند - پس از آن‌که شنیدش - تنها گناهش بر عهده‌ی کسانی است که تبدیلیش می‌کنند» آیه‌ی شریفه مربوط به وصیت‌های صحیح و شرعی است نه وصیت‌های جاهلانه و مغرضانه و خلاف شرع.

هیچ‌گونه تبدیلی در مورد وصیت مجاز نیست مگر در صورتی که وصیت برخلاف شرع و انصاف بوده و یا سفیهانه و یا برخلاف مصلحت، یا نسبت به ورثه‌اش زیان‌بار باشد. و این تبدیل شامل فتواها و عمل‌های برخلاف مصلحت وصیت و کیفیت شایسته‌ی آن نیز هست.

در وصیت هرگز قبول موردش شرط نیست، و تنها رد وصیت است که آن را ناچیز می‌کند، که اگر وصی تعیین کرد و به او اطلاع داد چنانچه آن را رد نکند گذراست، و در صورتی که ردش کند باطل می‌شود، ولی اگر هنگامی وصیت را رد کند که یا وصیت‌کننده مرده و یا اگر هم زنده است دیگر مجالی برای تعیین وصی ندارد، ردش قابل قبول نیست و اصلاً حق رد کردن را ندارد، مگر این‌که از عهده‌ی وصیت بر نیاید که این جا حق دارد یا آن را رد کند! و یا در صورت امکان نایی برای خود مقرر کند. زیرا اصولاً در وصیت امکان انجامش به وسیله‌ی وصی شرط است که باید از نظر وصیت‌کننده معلوم باشد و یا دست‌کم مشکوک بوده و احتمالی عاقلانه در عدم امکان یا توان وصی در کار نباشد.

اگر مالی را وصیت کرد که به شخص یا اشخاصی بدهند، چه در این وصیت این مال را به آن‌ها برای پس از مرگش تملیک کرده، و یا وصیت کند که تملیک کنند، در این‌گونه موارد تنها رد نکردن شخص و یا اشخاص مورد وصیت برای گذرا بودن این وصیت کافی است، ولی اگر این بخشش را نپذیرفتند گذرا نیست و مال مورد وصیت از اصل مال الارث محسوب است و کَمَا فَرَضَ اللَّهُ فِي طَبَقَاتِ ارْثٍ تَقْسِيمٌ مِی شُود.

اگر در مرض موت و آستانه‌ی مرگش اقرار کند که مقرداری مال به کسی بدهکار است اگر در این اقرار متهم به زیان‌رسانی به ورثه نباشد و کسی هم او را تکذیب نکند مال مورد اقرارش از اصل ترکه محسوب است، و در غیر این صورت‌ها قابل قبول نیست خصوصاً در صورتی

که وارث نابالغی داشته باشد، زیرا این خود اقراری مالی علیه صاحبان حق است و قاعده‌ی «إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ» چنان موردی را در برنمی‌گیرد، زیرا اقرار مالی انسان در آستانه‌ی مرگ مستقیماً اقراری علیه وارثان اوست، که مال مورد اقرار هم در آستانه‌ی انتقال رسمی به آنان است، ولی اگر در حال صحت که به حساب آستانه‌ی مرگ نمی‌آید، اقراری مالی کند؛ علیه خود او بوده و در صورت عدم اتهام، سفاهت، جنون یا ستم، قابل قبول است.

اگر وصیت کند که ثلث مالش میان ورثه‌اش تقسیم شود، در صورتی که معلوم باشد هدفش تقسیم برابر است چنانچه این برابری عادلانه باشد وصیتش گذراست، و اگر این برابری معلوم نبود آیا این ثلث نیز مانند بقیه‌ی اموالش همان‌گونه که شرع مقدس در سهمیه‌های ارث مقرر کرده است تقسیم می‌شود؟ ظاهراً وصیت، گرچه پی‌آمدی از ارث است و مانند ارث می‌باشد، ولی اگر مقصود همان سهمیه‌های ارثی باشد، این وصیت تحصیل حاصل و لغو است، پس این تقسیم ثلث به‌گونه‌ی برابر است<sup>۱</sup> که باید به‌طور مساوی و همسان بین کلیه ورثه تقسیم گردد.

اگر مورد وصیت تمامی طبقات سه‌گانه‌ی ارث باشند این جا هم برحسب احتمال گذشته تقسیم بر مبنای ارث است، مگر این‌که معلوم باشد که منظورش تساوی در سهام بوده است.

۱. و این فتوا مورد اجماع مطلق و بدون اختلاف است.

چنان‌که وصیت درباره‌ی بچه‌ای که هنوز تولد نیافته درست است، درباره حمل احتمالی نیز چنان است که وصیت کند که اگر زنش یا زنی دیگر باردار بود و بچه‌اش متولد شد فلان مقدار مال در اختصاص او باشد، و در هر دو صورت اگر مورد وصیت تحقق نیافت مال مورد وصیت مانند بقیه‌ی ترکه میان ورثه تقسیم می‌شود.

اگر مورد وصیت مخلوطی از واجبات و مستحبات بوده و مال مزبور برای هر دو کافی نبود بایستی واجبات مالیش از اصل مال جدا شود<sup>۱</sup> و مستحباتش در صورت مصلحت از ثلثش.

حج واجب و سایر بدهی‌های مالی چه وصیت کند یا نکند از اصل مال محسوب می‌شود زیرا «أَوْ دَيْنٍ» پس از «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ» است و حج هم از دیون است، که وصیت درباره‌اش نقشی - بجز اثبات آن و تأکیدش را - ندارد.

«حج میقاتی» حجی است که به نیابت از وصیت کننده، ساکنان مکه یا مدینه و اطراف آن حج را انجام می‌دهند، و «حج بلدی»، حجی است که شخصی از وطن و محل سکونت وصیت کننده نیابت حج او را قبول کند و انجام دهد، و چون مخارج نیابت برای حج بلدی خیلی بیشتر از حج میقاتی است و مطلق حج برعهده‌ی میت است، در صورتی که وصیت به حج بلدی کرده باشد به مقدار حج میقاتی از اصل مال وصیت کننده است و بقیه‌ی مخارج حج بلدی از ثلث مال

۱. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی.

او برداشت می‌شود. و در صورت کاستی ثلث، همان حج میقاتی کافی است، و میانگین مخارج بلدی و میقاتی به اندازه‌ی کفایت ثلثش به مصرف خیراتی برای میت می‌رسد، به‌ویژه زیارت‌هایی دیگر مانند عمره و امثال آن.

حجی که نه بلدی است و نه میقاتی و از جایی که به مکه نزدیک‌تر است انجام می‌شود، خرجش میانگین دو حج دیگر است و میان اصل و ثلث مال تقسیم می‌شود.

اگر برای ثلث مالش مواردی را معین کند که مخارجش کم‌تر از ثلث است بقیه‌ی ثلث مال ورثه است، و اگر مخارجش بیشتر است در صورت موافقت ورثه و نبودن وارث نابالغ بایستی تمامی مورد وصیت انجام گیرد، و در صورت عدم موافقت آن‌ها به همان اندازه‌ی ثلث اکتفا می‌شود، و اگر بعضی از ورثه موافقت کردند و بعضی مخالفت، زیاده‌ی از ثلث تنها از سهم موافق داده می‌شود.

اگر وصیت کند بدهیش را به مردم بپردازند، و نیز بدهی حقوق‌الله و بعضی مستحبات را انجام دهند، اگر ثلث مالش برای انجام مستحباتش کافی است که معلوم، و اگر کافی نیست به مقدار کفایت انجام می‌شود، و در هر صورت بایستی بدهیش به مردم و حقوق‌الله از اصل مال محسوب گردد، زیرا «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ» چنان‌که وصیت را از ثلث مال مقرر داشته دین را نیز از اصل مال دانسته چه مورد وصیت هم باشد یا نباشد.

اگر کسی پس از مرگ شخصی مدعی شود فلان مبلغ از او بستانکار

است، اگر معلوم شود که راستگو است و یا دو مرد عادل به نفع او گواهی دهند، و یا قسمی بخورد و یک مرد عادل هم گواهی دهد و یا دو زن و یک مرد عادل شهادت دهند، تمامی آنچه را مدعی است باید به او بپردازند، ولی اگر شهادت کامل نباشد، که فقط یک مرد عادل و یا به همراهی یک زن عادل، شهادت دهند و علم آور نباشد هرگز چیزی با این شهادت‌های ناقص ثابت نمی‌شود، و شهادت هم تقسیم‌بردار نیست که گفته شود اگر شهادت کم‌تر از تعداد مقرر بود به همان میزان کم‌تر از مقدار مدعایش ثابت می‌گردد. و اصولاً این مسأله سه بعدی است: ۱- کل ورثه یا بعضی از آن‌ها به هر طریقی یقین می‌کنند که این بدهی ثابت است بر عهده کسی است که این یقین برای او حاصل است این دین را به اندازه سهم خودش پرداخت نماید. ۲- اگر همگی یقین دارند - دین را بین خود نسبت به سهام ارثی خودشان تقسیم می‌کنند. ۳- اگر هیچ‌کدام یقین حاصل نکنند، چیزی هم بر آن‌ها واجب نیست که اصولاً میزان و معیار اطمینان و یقین به دین مؤثر است که اگر این اطمینان حاصل نشد بدهی هم ثابت نمی‌شود. اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و شخص مورد وصیت پیش از رد یا قبول وصیت بمیرد تا هنگامی که وصیت‌کننده عدول نکرده و ورثه‌ی شخص مورد وصیت نیز رد نکرده‌اند این مال در اختصاص ورثه‌ی او خواهد بود، چون این خود حق میت و جزو ترکه‌ی اوست، و اگر در رد و قبولش اختلاف کردند، هر که قبول کرده به اندازه‌ی سهمش از آن حق دارد، و ظاهراً این جا هم تقسیم مساوی است، مگر

در مواردی دیگر که سهامی گوناگون در کار است چنان‌که گذشت. اگر وصیت کند مالی را به غیر مسلمانی بدهند در صورتی که ستمی بر وارثان نباشد و خود این وصیت از نظر شرعی رجحانی داشته باشد گذراست، مانند این که دل کافری را به اسلام نزدیک کند و یا آن کافر فرزند و یا خویشاوند او باشد که در اثر محرومیتش فسادی پیش آید، و بالاخره هر مصلحت شرعی که مبنای چنان وصیتی باشد درست است.

چون وصی نسبت به اموال مورد وصیت امین است مادامی که در این امانت خیانت نکرده بر منصب خود باقی است، و اگر چیزی از اموال مورد وصیت بدون کوتاهی - با کاردانیش - تلف شود ضامن نیست حتی اگر در برابر انجام موارد وصیت مزدی هم برایش مقرر شده باشد، زیرا وصی در هر صورت امین است و روی این اصل مشمول آیه ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۹) می‌باشد. وصی حق دارد برای انجام مورد وصیتش مزدی بگیرد که در صورت تعیین نشدن مزد، اجرة المثل مزد او خواهد بود، مگر در صورتی که مبنای وصیت مجانی بوده و وصی هم پذیرفته باشد. و اگر در مورد مصلحت و گنجایش مالش وصیتی مالی نکرد و نیازهایی ضروری - به‌ویژه نسبت به وارثان درجه‌ی اول و یا دیگران - در کار است باید از ثلث مالش به مقدار ضرورت انجام شود، زیرا اگر کسی واجبی مالی را ترک کند در هر حال باید این واجب مالی به دست دیگران از مالش انجام شود، و این جا «کتب علیکم» که

وصیت مالی را بر شما واجب کرده اگر شما درباره‌ی آن اهمال کنید و یا بدون تقصیر آن را ترک کنید که مرگی نابهنگام فرا رسد، این «کتب» از شما به دیگری انتقال می‌یابد، که باید با در نظر گرفتن «خیراً» مصلحت مالی و حالی میان نزدیک‌ترین مستمندان از ثلث مال و یا کمترش تقسیم شود، زیرا ثلث حداکثر مورد وصیت است، که اگر نیاز غیر ارثی بیشتر از مقدار ثلث بود هرگز موردی ندارد، و در صورت نیاز کم‌تر از ثلث همان کم‌تر مورد دارد، و در کل این جا همانند این است که بر شما پرداخت مالی به دیگری واجب باشد که شما آن را انجام نداده‌اید، که از باب امر به معروف در آخر کار باید دیگران از مال شما آن را بپردازند، و این ثلث وصیت نشده هم این‌گونه است، که نخست باید وصی آن را انجام دهد، و و بعد از وصی، وارثان دیگر که شایستگی آن را دارند، یا با صلاح دید حاکم شرعی باید این وظیفه مالی انجام گردد.

### ارث

چنان‌که هر مکلفی در زمان حیاتش وظایف و مسئولیت‌هایی مالی در برابر کسان خود با مراتب مختلفه آن‌ها دارد خدای تعالی این مسئولیت را به نام ارث با تقسیمی عادلانه برای دسته‌های چندگانه‌ی وارثان او پس از مرگش مقرر کرده است، و درباره‌ی یک سوم از تمامی اموال و حقوق مالی او به منظور جبران نقصان‌هایی که احیاناً برای وارثان رسمی و یا غیر وارثان پیش می‌آید، بر صاحب مال واجب کرده که آن را در صورت افزونی مال او بر نیاز وارثانش به گونه‌ای شایسته میان آنان بخش کند، و اگر هم چنان وصیتی نکند، شایستگان باید به اندازه‌ی نیاز آن را انجام دهند و چنان‌که به وارثان سفارش شده است که به هنگام تقسیم میراث کسانی را که حق ارث ندارند و در تقسیم حاضرند بی بهره نگذارند که ﴿وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا...﴾ (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸) «و هنگامی که خویشاوندان و یتیمان و مستمندان در قسمت ارث حاضر شدند چیزی که درخور شأنشان و امکان شماسست به آن‌ها بدهید و با سخنی نیکو - و نه گزنده یا مینت بار - با آن‌ها برخورد کنید».

و در این طبقات چندگانه‌ی ارث زن و شوهر کلاً در طبقه اول قرار دارند و طبقات بعدی هم با آنان - به ترتیب شریکند و البته ارث بردن در کل به استثنای مواردی است مانند این که وارث به ناحق مورث را کشته، و یا این که وارث او کافر باشد که در این دو صورت این دو ارث بر نیستند مگر این که در فرض دوم پس از مرگ مورث حتی پس از تقسیم ترکه این وارث کافر مسلمان شود<sup>۱</sup> که هم مشمول «اولادکم» و... است، و هم ارث دادن به او تشویقی برای او است گرچه اسلامش ظاهری باشد. و در کل تمامی وارثان از همه‌ی اموال مورث ارث می‌برند و در خون‌بهای میت هم استثنایی نیست، زیرا مشمول «ماترک» است. و اکنون مسائلی چند که با نظر فقها احیاناً اختلاف داریم.

درباره‌ی ارث زن که اصولاً نصف ارث شوهر است آیا این درست است که میراث یک چهارم یا یک هشتم او را - خصوصاً هنگامی که زنان متعددی ارث بر باشند که از این‌ها هم بسی کم‌تر است - این بخش ناچیز را با استثنای تمامی متروکات اعیانی - به جز از بهای خانه‌ی مسکونی و اموال منقول - که بخش بسیار بزرگی از میراث را نوعاً تشکیل می‌دهد، این‌گونه کم کنیم، مثلاً میراث مردی که دارای فرزند است، دو میلیون است که یک میلیون آن زمین و بقیه‌اش

۱. و این‌جا دو نظر است: ۱ - این کافر در تمامی اموال شرکت دارد، چنان‌چه مفید در ارشاد فرموده و ۲ - شرکت او در باقی مانده‌ی ترکه است، چنان‌چه در وسیله و تحریر و ایضاح و مسالک و روضه و مفاتیح آمده است و بالاخره میراث مسلمان‌شده‌ی پس از مرگ مورث مورد دو اجماع منقول و محصل است، خصوصاً پیش از قسمت ترکه.

چیزهای دیگری است، و چهار زن هم دارد، این‌جا اگر هر زنی یک سی و دوم از یک میلیون را می‌برد که نخست یک هشتم بوده و با شرکای سه‌گانه‌ی دیگرش یک سی و دوم شده، و با استثنای نیمی از ارث یک شصت و چهارم می‌شود، ولی در عکس قضیه مرد یک چهارم از دو میلیون هر یک از زنان چهارگانه‌اش را می‌برد، که در نتیجه نصفه ارث زن نسبت به شوهرش یک دویست و پنجاه و ششم است! و اصولاً به استثنای زمین به‌طور کلی اگر تنها قیمت ساختمان و چیزهای دیگری مورد حق ارث زن باشد، این خود برخلاف نص قرآن است زیرا همان‌گونه که «ماترکَن»<sup>۱</sup>ی زن برای مرد تمامی اموال مرد را دربر می‌گیرد. برای زن نیز همان «ماترک»<sup>۲</sup> مرد است که مشمول کل ما ترک او است.

و این‌جا باید پرسید اگر یک چهارم یا یک هشتم زن با داشتن زنان دیگر به حساب تعداد آنان کم‌تر می‌شود، چنان‌چه به حساب زمین هم تقلیل می‌یافت که استثنایی بسی ظالمانه و بی اساس بود، آیا در چنان موردی استثنای وصیت و دین که چهار بار در این آیه تکرار شده شایسته‌تر است، یا استثنای زمین و ساختمان‌ها به جز قیمت خانه‌ی مسکونی؟ در حالی که وصیت و دین در آیات دیگر هم استثنا شده، و اگر این‌جا در آیه‌ی ارث استثنا نمی‌شد ابهامی هم برجای نمی‌ماند، ولی استثنا کردن زمین و ماندنش از حق ارث زن که در هیچ جای قرآن اثری از آن نیست، خود مبهم گذاشتن چیزی است که اقلاً برای یک بار هم که شده واجب بود بیان شود، و بدون هیچ ضرورتی غیر از

تأکید - وصیت و دین - در آیه شریفه چهار بار با الفاظ گوناگونش تکرار می شود در حالی که استثنای غیر منقولات از ارث زن که بسی سنگین است هرگز اشاره ای هم بآن نشده!!! بنابراین همین استثنا نکردن خود دلیل بسیار محکمی است بر این که زن از کل ماترک مرد ارث می برد.

روی این اصل «ماترک» مرد نسبت به زنش، هم چون «ماترکن» زن نسبت به شوهرش نصی است روشن و غیر قابل استثنا، که اگرچه روایاتی هم درباره ای این استثنا داریم چون برخلاف این نص قرآنی است هرگز قابل قبول نیست - زیرا پس از استثنا، مستثنی منه در تمامی مواردش نص است - و نیز روایاتی دیگر از شیعه و سنی موافق این نص قرآنی است و چون اصل کتاب الله است و روایات در حاشیه و برمبنای کتاب است و چنانچه روایتی مخالف نصی از نصوص قرآن کریم یا ظاهری از ظواهر کتاب الله باشد یقین داریم که این روایت از معصوم صادر نشده و از مجعولات منحرفین از شریعت ربانی است و فتاوی آقایان هم در این مسأله بسیار متفاوت و عجیب است.<sup>۱</sup>

۱. در ارث زن بین علمای شیعه نظراتی است: ۱ - زن مطلقاً از زمین محروم است چنانکه در کتب نهاییه، مبسوط، شرایع، تحریر، مختلف، ارشاد، تبصره، قواعد، ایضاح، کنز، مقتصر، غایة المرام، لمعه، غایة المراد، حاشیه قواعد و ارشاد، مفاتیح، وسیله متذکر شده اند.

نراقی در مستند آورده است که این فتوا به شیخ طوسی و قاضی و حلبی نسبت داده شده و سید مرتضی، محقق در شرایع و علامه در مختلف و شهید اول در لمعه و دروس و شهید ثانی در مسالک و شیخ بهایی در مفاتیح آن را پذیرفته اند. بلکه در کتاب خلاف شیخ طوسی نقل اجماع بر آن شده است، گروهی هم ادعای شهرت کرده اند مانند

از جمله روایاتی که مستند فتوای بر محروم کردن زن از زمین و تمامی غیر منقولات - به جز قیمت ساختمان - است این است که: «به امام گفتیم: چرا زن از فرع ارث می برد و نه از اصل، گفت: زیرا زن داخل نسب مرد - که رابطه ای است اصلی - نیست، و روی این اصل از

→ علامه در تحریر و قواعد و کتاب ایضاح و نُکَت الارشاد و حاشیه شرایع صیمری. و اینها بود نظرات و فتاوی آقایانی که بخاطر اصالت الروایی بودنشان و یا به جهت تقلید از اجماعات و شهرات و نظرات این و آن مع الاسف گرفتار چنین بلیه نه تنها در این باب بلکه در کل ابواب فقهیه شده اند «که کل حرب بمالدیهم فرحون».

۲ - تنها از زمین های منازل محروم است و نه از باغات و مزارع و قیمت آلات و بناها از مساکن چنانکه شیخ مفید، ابن ادریس، عجللی، محقق در نافع، یوسفی، فاضل مقداد، مجمع و کفایه ذکر نموده اند.

۳ - از قیمت تمامی مال الارث ارث می برد گرچه از عین آن محروم است چنانکه گروهی از فقیهان فرموده اند.

۴ - اگر از شوهرش فرزندی دارد از تمامی اموالش ارث می برد وگرنه یکی از نظرات فوق است چنانکه از اسکافی، فقیه، نهاییه، مبسوط، وسیله، شرایع، جامع، قواعد، تحریر، مختلف، ارشاد، تبصره، ایضاح، کنز، دروس، لمعه، غایة المراد مختصر، غایة المرام صیمیری، تنقیح، حاشیه ای ارشاد و نافع و قواعد شهید، مسالک و روضه نقل شده است.

۵ - هرگز از چیزی محروم نیست چنانکه اسکافی، ابن جنید، قاضی ابن البراج و شیخ طوسی در استبصار که حدیث فضیل و ابن ابی یغفور را نقل و پذیرفته که «هر دو همسر از کل ماترک ارث می برند» و عجللی و یوسفی آبی هم بر این رأیند. و برمبنای صراحت از کتاب و سنت زن از تمامی «ماترک» مرد ارث می برد زیرا «و لَهِنَّ الرُّبُوعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْضُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ» تنها وصیت و دین را - مانند مردان - از ماترک استثنا کرده است، که بقیه ی مستثنی منه نص در کل تمهه ای آن است و روایات اسلامی هم اعم از شیعه و سنی چنان است، و چند روایت شیعی هم که بعضی از چیزهای دیگر را استثنا کرده است هم از نظر متن دارای اشکال است و هم از نظر مخالفت با کتاب و سنت مردود است.

اصل ارث نیز سهمی ندارد»

که این جا از عکس مسأله می پرسیم پس چرا مرد هم که داخل نسب زن نیست از هر دوی اصل و فرع ارث می برد؟ در صورتی که بر مبنای این عدم اصالت باید هر دوی آنها از میراث اصل محروم باشند! و این اموال اصلی غیر منقول در انحصار سایر وارثان نسبی قرار گیرد!

و از جمله روایتی که در پاسخ پرسش گذشته می گوید: «زیرا زن ممکن است شوهر کند و با شوهرش به خانه ی میراثی قدم گذارد و مزاحم سایر ورثه گردد» که باید گفت عکس این قضیه بایستی محرومیت بیشتری را برای مرد به بار آورد، زیرا از مسلمات است که مرد زن مرده بیشتر زن می گیرد، و زن شوهر مرده کم تر شوهر می کند، وانگهی نیروی مرد در غضب و مزاحمت کردن از زن بیشتر است، بنابراین مرد هم یا اصلاً نباید از عین خانه ی مسکونی زن ارث ببرد، و یا لا اقل مانند زن باید از عین آن محروم باشد. و بالاخره این مزاحمت احتمالی در میان همه ی وارثان وجود دارد که اگر هم پی آمدی داشته باشد باید محرومیت تمامی آنان از عین این اموال باشد و نه حتی از قیمت های آنها چنان که بعضی از آقایان زن ها را از کل اموال غیر منزلی و ساختمانی محروم دانسته اند به جز قیمت ساختمان خانه!!! باید نسبت به مردان نیز همین طور عمل می کردند - الکلام - الکلام. که در اصطلاح طلبگی می گویند «بَائِكَ تَجْرُ و بَائِي لَا تَجْرُ»؟؟؟

و بسی جای تعجب است که بیشتر فقهای شیعه این دوگونه

روایت را برخلاف نص آیه و واقعیت - چون برخلاف فتوای عامه است که موافق نص آیه می باشد - به حساب مخالفت با عامه ترجیح داده اند، در صورتی که موافقت قرآن در جریان اختلاف روایات و فتاوی نخستین مُرَجَّح است و نه مخالفت عامه، که این جا روایت موافق آیه را چون موافق عامه نیز هست به جرم این موافقت مردود دانسته اند، و آن دو روایتی که مخالف آیه و مخالف عقل و شعور است تنها به حساب مخالفت با عامه، پذیرفته اند!!!

و این فتوای عجیب سبب شده که زنان شیعه ای که شوهرانشان سنی می باشند احیاناً پیش یا پس از مرگ شوهرانشان سنی شوند، تا برحسب فتوای سنیان از تمامی اموال شوهرانشان ارث ببرند.

و این چه فقهی است که این اندازه قرآن در آن اجنبی و غیر قابل اعتماد است، و این گونه رسوایی ها را به بار می آورد؟ و اصولاً خلاف ما انزل الله سخن گفتن فقاهت است یا سفاهت؟؟؟ و این جا جای این سؤال است که پس چرا ارث زنان نصف مردان است، و در صورتی که زنان متعدد باشند از این نصف هم کم تر و کم تر می شود؟

پاسخ این است که با در نظر گرفتن این که مردان در تمامی موارد دهنده اند به جز کمی، ولی زنان جز اندکی در تمامی موارد گیرنده اند، همان نصفی هم که زنان می گیرند برای آنها مالی اضافی است، و دو برابری که مردان می گیرند نوعاً کم تر از زنان خواهد بود و روی این اصل می توان گفت ارث زنان نوعاً از مردان بیشتر است.

و در مورد زنان متعدد نیز با در نظر گرفتن این که خود تعدد زنان



وسیله‌ای است برای انفجار و پخش ثروت، و مرد اگر توان مالی برای اداره‌ی چند زندگی نداشته باشد نمی‌تواند دارای چند زن باشد، اگر هم مردان دو یا سه و یا چهار زن اختیار کنند طبعاً توان مالیشان باید به اندازه‌ی اداره‌ی همین چند زن باشد، که گویی مردانی متعددند، و بر همین اساس هم ارثشان کم‌تر از ارث یک زن معمولی نخواهد بود. مثلاً مردی که چهار میلیون ثروت دارد و چهار زن را اداره می‌کند در برابر مردی که یک میلیون ثروت دارد و یک زن را اداره می‌کند، برحسب مُکنت بیشتر و مضاعفِ مرد اول، زنانش هم هر یک به اندازه‌ی مکنت مرد دوم ارث می‌برند و یا بیشتر که هر چند انسان ثروت داشته باشد بیش از چهار زن عقدی نمی‌تواند داشته باشد.

و این‌که در نهج‌البلاغه زنان «نواقص الحُطُوطُ» خوانده شده‌اند، خود نسبتی است ناروا به حضرت علی علیه السلام، و نسبت زشت‌ترش «نواقص الایمان» است که به علت ترک نماز و روزه در حال حیض و نفاس این نسبت نیز داده شده است حال آن‌که این ترک صوم و صلوة در این حالات به حکم خودِ خداست و نقص ایمان در صورتی است که نماز و روزه را در همین حالات هم انجام دهد و یا در غیر این حالات بدون هیچ عذری نمازش را ترک کند یا روزه‌اش را بخورد این‌ها بی‌عقلی و بی‌ایمانی است و اصولاً آیا تابع فرمان خدا بودن کم‌عقلی و ناقص‌الایمانی است؟؟؟ عجباً!! و آیا مانند حضرت زینب کبری علیها السلام ناقص‌الایمان است، که در این حالات باید نماز و روزه‌اش را ترک کند؟! و یا این نقصان از شارع مقدس است که این‌گونه

### حکم کرده‌؟!!!

و بالاخره می‌بینیم که در سهمیه‌های زنان نسبت به مردان در مسأله‌ی میراث نه تنها ستمی نشده که به عکس آن چه گمان می‌شود سهمیه‌ی آنان - با توجه به مخارج کم‌ترشان - نسبتاً از مردان هم بیشتر است، مگر آن‌که ستمی مانند محرومیت از میراث زمین بر آن‌ها روا شود که ارتباطی هم به حکم خدا ندارد، در موارد استثنایی هم که سهم الارث زنان کافی نیست برعهده‌ی مورث است که این کمبود را حتی‌الامکان از ثلثش وصیت کند، البته در صورتی که وصیت به ثلث زبانی بر دیگر وارثان وارد نکند.

در عده‌ی رجعیه هم که حق رجوع در کار است پس از مرگ شوهر این حق هرگز معنا ندارد چون رابطه‌ی زوجیت بکلی قطع شده و زمینه‌ی رجوع کلاً منتفی است. بنابراین قهراً ارثی هم در کار نیست<sup>۱</sup> - زیرا عده برای احتمال حمل مقرر شده نه برای استمرار زوجیت، بلکه اگر حاملی هم در کار باشد او نیز مانند سایر ورثه ارث براست، اما زوجه‌ای که تمامی حق و حقوقش تصفیه شده و فراق و جدایی تام و تمام حاصل شده و با شوهرش بیگانه شده به چه سبب می‌تواند در عده ارث‌بر باشد؟ بنابراین آقایانی که فتوا داده‌اند که زن در عده رجعیه ارث‌بر است این فتوا از ریشه باطل و خلاف اندر خلاف می‌باشد.

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱) در اختصاص میراث

۱. این‌جا دو روایت متعارض در نفی و اثبات ارث در طلاق رجعی پیش از مراجعه‌ی به قرآن تساقط دارند و با مراجعه به قرآن روایت سلب مقدم است.

پس از مرگ نیست، بلکه جریان پس از مرگ در حاشیه‌ی این وصیت قرار دارد، زیرا شخص مرده تکلیف و مسئولیتی ندارد که نسبت به پس از مرگش راجع به فرزندان و کسانش سفارش شود، و «کُم» خطاب به زندگان است و نه مردگان که مردگان نه تکلیفی دارند، و نه می‌توانند نفی و اثباتی نسبت به اموالشان بکنند، روی این اصل «یوصیکم» وصیتی ربانی است نسبت به پیش از مرگ و به دنبالش پس از مرگ هم این وصیت استمرار دارد که وارثان باید آن را رعایت کنند، و روی این اصل این خود قاعده‌ای است عمومی که اصولاً اولاد نسبت به اموال پدر و مادر سهم ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ را دارند، و والدین حق ندارند در زندگی خودشان هم برخلاف این قاعده عمل کنند، مگر در موارد استثنایی که مقتضای حکمت و عدالت احیاناً برابری پسر و دختر و یا برتری دختر باشد بر پسر در جهیزیه‌ها و سایر هدیه‌های پدر و مادر که این هم در حد امکان از ثلث مال است.

بنابراین چنان‌که سهم الارث فرزندان ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ می‌باشد، اگر هم حفره‌ها و کمبودهایی نسبت به پسر و دختری پیش آید، چنان‌که ثلث مالتان برای جبران این کمبودها نسبت به پس از مرگ مقرر شده، همین ثلث و یا بیشتر برای زمان زندگیتان هم مقرر است، و بالاخره یک سوم مال برای جبران کمبودهای خودتان و فرزندان و دیگران چه پیش از مرگ و چه پس از مرگتان کافی است. زنازادگان هم چون حلال‌زادگان از پدران و مادرانشان و از دیگر خویشاوندانشان ارث می‌برند، چنان‌که به آن‌ها نیز ارث می‌دهند، زیرا

«أَوْلَادِكُمْ» آنان را نیز مانند دیگران زیر پوشش خود می‌گیرد، و «أَوْلَادُ لِّلْفِرَاشِ وَ لِّلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» که فرزند مال شوهر زن است و برای زناکار سنگ است، موردش تنها جایی است که معلوم نباشد که این فرزند از زنا و یا از حلال است، ولی چنان‌چه فرزندی بوجود آمد که معلوم است این فرزند حرام‌زاده از کی است، و یا این‌که نطفه‌ی مرد به وسیله‌ای حرام داخل رحم زنی دیگر شده، این‌جا هم مانند فرزند حلال و فرزند شبهه است که هم ارث می‌برد و هم ارث می‌دهد.

و بالاخره فرزندی که معلوم باشد پدر و مادرش کیست، میان او و پدر و مادرش هم ارث ثابت است، چه فرزند شبهه باشد یا زنا و یا نطفه به وسیله‌ی تزریق داخل رحم زنی دیگر شده و یا هر وسیله‌ی حرام دیگر در بارداری زن. و آیا زنازاده‌ای که احیاناً با ایمان‌تر از دیگران است، به جرم پدر ملعونش که زنا کرده باید از ارث محروم باشد؟! <sup>۱</sup>

«اولادکم» شامل نواده‌ها نیز هست که اگر پسر نواده‌ی دختری است همان دو برابر را و اگر دختر نواده‌ی پسری است همان نصف پسر را ارث می‌برد. و این خود مقتضای عموم و اطلاق آیه‌ی «اولادکم» است که دور و نزدیک را همانند یکدیگر در بردارد گرچه این دو، دو طبقه‌ی پیاپی ارثند.<sup>۱</sup> و اموالی مانند «حیوة» (لباس‌ها، انگشتری، شمشیر و قرآن) که در اختصاص پسر بزرگ دانسته شده،

۱. چنان‌که در نهاییه و کافی و مسالک، صدوق در مقنع و فقیه و مجمع و مجلسی در حاشیه‌ی فقیه و شیخ طوسی در تهذیب آن را به بعضی از فقیهان شیعه نسبت داده و بسیاری از فقیهان سنی مذهب هم موافقند.

برخلاف عموم و اطلاق این آیه است<sup>۱</sup>. و هرگز استثناپذیر نیست. بر مبنای آیهی ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (سوره انفال، آیه ۷۵) اگر یک دختر تنها داری نصف تمامی مالت را به حساب مقرر ارثی می‌برد، بقیه مال را هم به حساب نزدیک‌تر بودنش می‌برد، و دیگران را که از او دورترند حقی در این نصف دوم نیست، و اگر زن یا شوهری هم در کار باشد پس از جدا کردن سهم اینان بقیه‌ی این نصف به نسبت سهم الارث هر یک میانشان تقسیم می‌شود، که در صورت وحدتش - چنان‌که اشاره شد - نصف باقیمانده هم در اختصاص دختر است که در نتیجه کل ماترک مال اوست، و برخلاف فتوای اهل تسنن «عصبه» را هرگز سهمی از آن نیست.

میراث هر یک از پدر و مادر در صورت بودن فرزند<sup>۲</sup> و در صورت نبودن فرزند اگر میت برادران و یا خواهرانی<sup>۳</sup> ندارد مادر دو برابر پدر ارث می‌برد بدین ترتیب که<sup>۴</sup> برای مادر، و<sup>۵</sup> برای پدر است. در صورتی که وارثی از سه طبقه‌ی ارث نباشد با وجود فقط داماد یا عروس، داماد دو برابر عروس ارث می‌برد، و در صورتی هم که فقط یکی از آنها باشند تمامی مال را همان یک نفر ارث می‌برد زیرا آیه‌ی «اولوا الارحام» شامل آنها نیز هست.

با وجود خویشاوندان نزدیک‌تر، خویشاوند نزدیک و دور هرگز

سهمی از ارث ندارند مگر این‌که احیاناً در مواردی ارثشان کم‌تر می‌شود مانند خواهر و برادر پدری و یا مادری که سهم خواهران و برادران پدری یا مادری: کم‌تر از خواهران و برادران «ابوینی» پدر و مادری است که خواهران و برادران ابوینی دو برابر ابی یا امی ارث‌برند و یا مثلاً برادر پدری یا مادری با وجود برادر پدر و مادری ابوینی، سهمش نصف است، و برادر و خواهر پدری با برادر و خواهر مادری با هم یکسان ارث می‌برند زیرا هر دو در خویشاوندی برابرند، و نیز نواده‌ها با وجود پدر و مادرشان یا یکی از آنان سهمی ندارند، و همین‌گونه در تمامی مواردی که نزدیک‌تری وجود دارد دیگران سهمی نخواهند داشت، و یا بر مبنای نصوصی قطعی ارثشان کم‌تر است که در برادر و خواهر ابوینی برادر دو برابر خواهر ارث می‌برد و نیز دسته‌ی دوم با آن‌که نصف دسته‌ی اول می‌برند این برادران و خواهران با هم برابرند. و در این موارد احادیث مختلفی با نص آیه‌ی «الاقربون» و «اولوا الارحام» مقیاس شده و آنچه مخالف قرآن است قابل قبول نیست.

روی همین اصل نزدیک‌ترین نواده‌های میت با وجود فرزند میت ارث نمی‌برند چنان‌که عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های پدری یا مادری میت با وجود آن‌هایی که پدر و مادری هستند کم‌تر ارث می‌برند. و با وجود عموی پدری یا مادری پسر عموی ابوینی ارث‌بر نیست و کلاً تنها نزدیک‌ترین ارث‌برند و یا بیشتر ارث می‌برند.

زن پس از مرگ شوهر حق دارد بر حسب نص آیه‌ی ﴿وَصِيَّةٌ

۱. گرچه شهید در مسالک آن را به‌اشهر نسبت داده که در نتیجه مشهور موافق آیه‌اند.

۲. «اخوة» در آیه مربوطه تنها یک خواهر یا یک برادر نیست، بلکه به مقتضای جمع بودنش حداقل دو برادر، یا دو خواهر و یا یک برادر و یک خواهر را شامل می‌شود.

لَا زَوْجَهُمْ مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ اخْرَاجٍ ﴿سوره ی بقره، آیه ۲۴۰﴾ تا یک سال از نظر مکان و دیگر نیازهای معمولی به استثنای سهم ارثش، نفقه خوار مجموعه‌ی میراث شوهرش باشد، مگر این‌که خودش از این زندگی شوهر دوری گزیده و یا شوهر دیگری اختیار کند و یا چاره‌ای دیگر برای زندگی‌اش برگزیند و از این مخارج یک‌ساله اعلام بی‌نیازی کند و چنان‌چه تصمیم بگیرد که در این یک سال در خانه‌ای غیر از خانه شوهرش زندگی کند نفقه‌ی این یک سال به هر حال در صورت درخواستش از ورثه‌ی شوهر و از اصل مالِ مورث برای او ثابت است که در این صورت باید به‌طور عادلانه و منصفانه نفقه‌ی معمولی او پرداخت گردد.

مال میراثی کلاً مشمول خمس است، چنان‌که تمامی هدایا و صدقات مشمول خمس هستند، بلکه این‌ها مهم‌ترین نمونه‌ی ﴿مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ می‌باشند زیرا اکثراً مجانی به دست آمده‌اند.

این‌ها مواردی از اختلاف نظر ما با سایر فقیهان است و ظاهراً در بقیه مسائل ارث چندان اختلافی نداریم.

در کل این عادلانه‌ترین تقسیم ارث است از نظر قرآن، چه در اصل قانونیش و چه در تبصره‌ی استثنایی وصیتش، اصلی بسیار عادلانه است که ۱ - در برخی برابر است مانند خواهر و دختر یک‌جانبه‌ی پدری یا مادری میت، و مادر و پدر کسی که فرزندی داشته باشد که برای هر یک، یک ششم است.

۲ - و ارث در برخی افراد نابرابر است مانند پسران و دختران که

پسر دو برابر دختر، و نیز مادر دو برابر پدر است در صورتی که میت فرزندی ندارد، ولی اگر با وجود فرزند خواهر و برادر، یا برادران و یا خواهرانی داشته باشد سهم مادر برگشت به یک‌ششم می‌کند.

و این ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ﴾ تنها درباره فرزندان، و برادران و خواهران دو جانبه و عموها و دایی‌ها است، ولی در دیگران مانند پدران و مادران احیاناً برابرند و گاهی هم مادر که دو برابر پدر است. کمبودهایی هم که شاید در این میان باشد با تقسیم عادلانه‌ی ثلث باید جبران شود، چه وصیت کند که واجب است و یا وصیت نکند که حاکم شرع و مانندش باید به‌مقدار حاجت افزون بر میراث مقرر آن را میانشان تقسیم کند.

و اگر میتی هرگز وارثی نسبی یا سببی، دور یا نزدیک ندارد، میراثش - در صورت عدم وصیت یا دین - کلاً مربوط به بیت‌المال مسلمین است و در صورتی هم که تمامی اموالش را برای مصارفی شایسته وصیت کند این وصیت گذرا و درست است زیرا چنان شخصی چنان‌که در زمان حیاتش می‌تواند تمامی اموالش را به کسانی ببخشد، برای پس از مرگش نیز چنان است که در هر دو صورت مالش مربوط به خود اوست.

## زندگی نامه مؤلف

### (خادم القرآن محمد صادقی تهرانی)

آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی، در سال ۱۳۰۵ در محله گلوبندگ (نزدیک بازار تهران)، متولد و در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت. پدر ایشان حاج شیخ رضا لسان‌المحققین (لسان‌الواعظین) از بزرگان خطبای ایران و از سرسلسله علمداران معارض سلطنت پهلوی، اولین معلم علم و عمل و راهنمای آیت الله صادقی، ایشان را در ۵ سالگی به مدرسه اسلام واقع در گذر مستوفی فرستاد و از همان اوان کودکی ایشان را با معارف اسلام آشنا نمود.

دوره متوسطه به دبیرستان پهلوی (سمیه فعلی) واقع در خیابان ری رفتند و پس از اتمام دوره دبیرستان فکر حضور در حوزه و تحصیلات اسلامی در ایشان قوت پیدا کرد. بدین ترتیب در سن ۱۴ سالگی در جنب دروس اسلامی، در مدرسه سپهسالار مشغول یادگیری مقدمات عرض و ادبیات شدند.

سپس به حلقه‌های دروس عرفانی، اخلاقی و تفسیری آیت الله شاه آبادی بزرگوار، استاد امام خمینی پیوستند. محور درسی آیت الله شاه

آبادی، قرآن از دیدگاه عرفان و فلسفه و در همه صحبت‌های خود چه عرفانی و چه فلسفی و چه اخلاق، آیه متناسب موضوع مطرح می‌کردند. درس‌ها و روش و منش استاد اعظم، شاه آبادی برمبنای قرآن، تأثیر بسزایی در ذهن و روح آیت الله صادقی گذاشت و از آن پس قرآن را در زندگی و کار و تحصیل، کتاب مرجع و منبع قرار دادند. پس از چندی با مشورت استاد شاه آبادی تحصیل در مدرسه خان مروی (فخریه) را آغاز نمودند. در مدرسه مروی در ادبیات عرب آیت الله حاج شیخ محمد حسین زاهد؛ استاد عظیم الشان اخلاق و درس فقه، آیت الله حاج شیخ میرزا باقر آشتیانی و دروس منطق و کلام، آیت الله حاج سید صدر الدین جزایری و نیز درس فلسفه و دوره شرح تجرید، آیت الله حاج میرزا مهدی آشتیانی از فلاسفه بزرگ و درجه اول شرق و آقا میرزا احمد آشتیانی (عموی ایشان) عارف و فیلسوف و فقیه بزرگ و... تدریس داشتند. مدتی هم در درس فلسفه آقای رفیعی شرکت داشتند.

نشان صوری روحانیت و عمامه‌گذاری ایشان، توسط آیت الله شاه آبادی صورت گرفت.

همزمان با جنگ جهانی و فرار رضا شاه و به تخت نشستن پهلوی دوم، محمد رضا، آیت الله صادقی در سال ۱۳۲۰ عازم قم شدند. به مرور زمان، خلأ دوری از منبع بزرگ فیاض ناچارشان ساخت تا در قم شخصی از آن نمونه و سنخ را پیدا کنند، در نتیجه به کلاس درس امام

خمينی رفته که علیرغم سن کم مطالب را به خوبی درک کرده و امام خمینی لقب شاه آبادی کوچک به ایشان دادند.

در سال ۱۳۲۳ با ورود آیت الله بروجردی به قم در دروس ایشان نیز شرکتی فعال داشتند بطوری که در جلسات پاسخ استفتائات آیت الله بروجردی در مسائل فقهی خود اتخاذ رأی می‌کردند.

در سال‌های حضور ایشان در قم آیت الله علامه طباطبایی نیز نقشی عظیم در استمرار درجات تفسیری، عرفانی، فلسفی و اخلاقی ایشان داشت.

ایشان که از کودکی به واسطه تعالیم استاد آیت الله شاه آبادی به قرآن مایل بودند، تصمیم گرفتند همه علوم رایج در حوزه را بر اساس مبانی قرآنی برای خود دسته‌بندی و مبتنی بر بیان قرآن در سخنرانی‌های عمومی و خصوصی و تألیفاتشان ارائه نمایند. ایشان اعتقاد داشتند که طلاب حوزه‌های علمیه چه مبتدی باشند و چه متوسط و یا منتهی، باید محور اصلی تحصیلاتشان قرآن و در حاشیه آن سنت قطعیه باشد.

پس از ۱۰ سال توقف مستمر در قم به تهران آمدند و در قیام ملی شدن نفت همکاری و همراهی بسیاری با آیت الله کاشانی داشتند. در آن دوران علاوه بر جلسات سخنرانی هم تدریس و هم در دانشگاه کار می‌کردند که به توصیه آقای کاشانی امتحان مدرسی دادند که همراه با آقایان مطهری و شیخ مهدی حائری قبول شدند و در دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) واقع در پل چوبی و در مدرسه

سپهسالار تهران شرکت کردند. هنگامی که مشغول اتمام دوره لیسانس بودند، قانونی وضع گردید تا با برگزاری ۴ امتحان ۴ مدرک لیسانس از جمله علوم قضایی، علوم تربیتی، تبلیغ و فقه بدهند که هر چهار امتحان را داده و چهار لیسانس گرفتند. سپس دوره دکترا را گذراندند و به امر آیت الله بروجردی سه سال هم در دانشگاه تدریس کردند. تز دکترای ایشان در مورد ستارگان از دیدگاه قرآن بود که درجه فوق ممتاز را کسب کرد و بعدها به صورت کتاب به چاپ رسید.

در فروردین ۳۶ شمسی چاپ اول کتاب بشارات عهدین در مقابله با بهائیت منتشر شد و از لحاظ اینکه در آغاز نشر بشارات حدود ۷۰ نسخه برای کلیساها و سفارت‌خانه‌های مهم مسیحی و... فرستاده شد، راه مناظرات و گفتگوهای بسیاری برای آیت الله صادقی گشوده شد.

ایشان همچنین در مقابله با اندیشه‌های ماتریالیستی یا جهان بینی مادی عده‌ای از دانشجویان، جلسات بحث و پرسش و پاسخ ترتیب دادند که پس از برگزاری جلسات صحبت‌هایشان و به جهت مراجعات و تأکیدات زیاد خوانندگان، با عنوان آفریدگار و آفریده به چاپ و انتشار آن مبادرت گردیده و در محیط دانشگاه، ادارات و غیره منتشر گردید.

دکتر صادقی در همه حال به دنبال اصلاح نظام اداری، اقتصادی، فکری و... مبتنی بر احکام قرآن بوده و سعی داشتند با رفتارهای گوناگون این رویکرد و دیدگاه را به عموم جامعه برسانند، ایشان

می‌خواستند احکام الهی را از قول به فعل تبدیل کنند و به دنبال مرجعیت و کارهای تشریفاتی نبودند.

پس از فوت آیت الله کاشانی، با ایراد سخنرانی در مسجد اعظم قم، در اولین سالگرد آیت الله بروجردی در اعتراض به صحبت‌های شاه در ۴ بهمن ۱۳۴۱ از سوی ساواک محکوم به اعدام شدند که ناچار ایران را مخفیانه به قصد حج ترک نمودند.

در عربستان نیز بدلیل فعالیت‌های سیاسی علیه شاه در مکه و مدینه بین عمره و حج دستگیر و ۱۳ روز در زندان شرطه العاصمه به سر بردند که با وساطت علما به خصوص آیت الله حکیم آزاد شدند و تحت الحفظ به عراق رفتند.

در عراق نیز در جریان فعالیت‌ها، با مقدمات سفارت ایران در بغداد و کنسولگری ایران در کربلا، چند مرتبه هجوم و توطئه کردند که ایشان را دستگیر کنند، اما با اراده الهی و به وسیله ظاهریش آیت الله خویی مانع شدند.

پس از دو سه ماه جهت پایه‌ریزیهای انقلاب در شرق و اروپا به مصر و اتریش رفته و حدود دو ماه شب و روز با دانشجویان ایرانی و عرب جلسه داشتند.

سال سوم حضورشان در نجف، از مسابقه تألیف در رابطه با امیرالمؤمنین با خبر شدند که کتاب علی و الحاکمون را نوشتند که آقای سید جواد شبّر، مدیر تشکیلات مسابقه، نامه‌ای دال بر درجه اول شناخته شدن کتاب نزدشان آوردند. این کتاب در آن زمان با تیراژ

۱۰۰ هزار جلد در بیروت چاپ و منتشر گردیده و اکنون ترجمه آن با عنوان علی و زمامداران چاپ شده است.

به مرور زمان درس ایشان در عراق، نسبت به دیگر درس‌ها با جمعیت بیشتری رو به رو شد و بعد از مدتی کوتاه، حدود ۸۰۰ نفر از طلاب بلاد مختلف فارسی و عربی زبان با فکر آزاد و بر مبنای آیات مقدس قرآن تفسیر و موازین صحیح را پخش نمودند. فقط جاذبه قرآن و با رنگ بی‌رنگی با قرآن کار کردن و تحمیل نکردن رنگ‌های حوزه‌ای بر قرآن، این جمعیت را جذب نمود.

به نظر ایشان، فقه قرآنی، فقه‌گویا است که همواره مستند به وحی شریعت خاتم است و فقط پویایی موضوعات را پذیرد و نه پویایی احکام را و به این جهت هیچ‌گاه بن‌بستی ندارد و بدون ذره‌ای تغییر در احکام ثابت شریعت، همیشه پاسخ‌گوی تمامی پرسش‌ها است.

ایشان برای استمرار قیام در دو بعد سیاسی و قرآنی تصمیم به برپایی نماز جمعه در نجف گرفتند، البته انجام آن بسیار سخت و از فعالیت‌های مهم بود.

با آغاز اخراج ایرانیان از نجف اشرف و کل شهرهای عراق آیت الله صادقی به بیروت هجرت کردند و جریان دو نهضت قرآنی و سیاسی به مدت پنج سال در بیروت نیز ادامه داشت و در جلسات سخنرانی با سعی بر بیان مطالب قرآنی، بحث‌های سازنده افکار صحیح اسلامی و سوزنده افکار غلط موجود در لبنان مطرح می‌نمودند.

ایشان با تشکیل شورای عالی شیعه، تشکیل نماز جمعه و نیز تألیفاتی نوین زمینه‌ای مناسب برای گفتگو با علمای ادیان دیگر برای اثبات حقانیت اسلام قرآنی ایجاد نمودند. با شدت گرفتن جنگ داخلی لبنان آیت الله صادقی آنجا را به قصد حجاز ترک نمودند.

با سخنرانی در مسجد الحرام، کلاس درس مکه برپا شد و بعد از رسول الله و ائمه معصومین، ایشان اولین شیعه بودند که به طور رسمی در مسجد الحرام درس می‌دادند، در آن زمان محمد بن عبیر با توجه به روابط آشنایی با ایشان دستور داد مدرسین مسجد الحرام یک کلمه علیه شیعه و ائمه شیعه حرف نزنند. این مسئله موجب شد که در مسجد الحرام و در خطبه جمعه نه تنها صحبتی علیه شیعه نمی‌شد، بلکه راجع به وحدت اسلامی حرف‌هایی زده شد.

ایشان در سال ۵۷ برای دومین بار و به فاصله ۱۷ سال دستگیر شدند و پس از آزادی به بیروت رفتند که پس از تثبیت موقعیت در لبنان، به فرانسه رفته تا امام خمینی را در نوفل لوشاتو ملاقات کنند. همچنین سفری به ایتالیا داشتند و در دانشگاه‌های ایتالیا سخنرانی با موج بسیار عظیمی در رابطه با لزوم تأسیس حکومت اسلامی داشتند.

پس از ورود امام به ایران ایشان نیز به وطن بازگشتند که علاوه بر سخنرانی‌هایی در سراسر ایران، قبل از اعلام رسمی نماز جمعه جمهوری اسلامی، در مشهد و جمکران، دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه تهران نماز جمعه تشکیل دادند.



ایشان به جهت مشورت‌هایی با امام خمینی و برای ریشه‌دار کردن نهضت و انقلاب قرآنی، در کارهای اجرایی شرکت نکرده و در قم اقامت نمودند و بر محور معارف قرآن دروس، تألیفات و خطابات خود را ادامه دادند.

حدود سال ۶۷ با وقوع ماجرای سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی، کتابی با نام آیات رحمانی در پاسخ به گفته‌های او نوشتند که در حقیقت اعدام افتراءات او باشد. حدود سال ۷۰ و پس از ۱۰ سال اقامت در قم، تألیف ۲۵ جلد از تفسیر سی جلدی الفرقان را، ضمن دو تدریس عربی و فارسی به اتمام رساندند و در این سی جلد سعی کردند که اگر نکته‌ای مغفول و یا خطایی مشهود نسبت به آن آیه مبارکه در میان تفاسیر شیعه و سنی باشد، متذکر شوند.

پس از تألیف تفسیر الفرقان سعی کردند که در رشته‌های تفسیری، فلسفی، فقهی و... آثار تحقیقی قرآنی به چاپ رسانند.

علاوه بر تفسیر الفرقان، کتاب‌های تبصره الوسيله، علی شاطیء الجمعه، به زبان عربی و رساله توضیح المسائل نوین، فقه‌گویا، اسرار مناسک و ادله حج، مفت خواران و... را نوشتند که در آنها مباحث مهم فقهی قرآنی را مطرح کردند.

از دیگر کتابهای ایشان می‌توان به نقدی بر دین‌پژوهی فلسفه معاصر (نقدی قرآنی بر کتاب‌های هرمنوتیک آقای دکتر محمد شبستری و قبض و بسط شریعت از آقای دکتر سروش)، انقلاب

اسلامی ۱۹۲۰ عراق، حکومت قرآن، مسافران، برخورد دو جهان‌بینی، ماتریالیسم و متافیزیک، نماز جمعه و... اشاره نمود.

ایشان در مرحله آخر تحقیقات قرآنی خویش، با احساس مسئولیتی عظیم ترجمه و تفسیر قرآن را به فارسی گرد آورده، که برای فارسی‌زبانان حجت و بیانی روشن‌گر و برای سایر ترجمه‌های تفسیری پس از متن عربی قرآن اصل و بنیادی شایسته باشد و بررسی‌ها و دقت‌های عمیقی که در آن به کار برده شده به زبانهای دیگر بازگردانده شود. ایشان در همه حال ابراز داشتند که با کمال تأسف با بررسی کامل و مکرر بهترین ترجمه‌های تفسیری فارسی قرآن، اشتباه‌های کثیری در هر کدام از آنها دیده شده است. چه در معانی لغوی یا جملاش و چه در فصاحت و بلاغت بی نظیرش و چه در انتخاب الفاظ نغز و پرمغزش و حتی در بازگرداندن ادبی آیاتش، زیرا قرآن چنانکه در لغت عربی زیباترین و زیننده‌ترین بیان و معنی را در بردارد، برگردانش نیز بایستی همچنان بهترین و معجزه‌آساترین برگردان باشد و بایستی با دقت و شرایط شایسته‌تری مورد توجه قرار گیرد. ترجمه تفسیری و برگردان درست قرآن بسی سخت‌تر و دقیق‌تر از تألیفات دیگر و حتی از تفسیر تفصیلی قرآن است و بایستی با شرایط ویژه‌ای صورت گیرد. بر این پایه نمی‌شود به صرف دانستن زبان عربی و زبانی دیگر برای ترجمان قرآن همت گمارد زیرا این همه حقایق و حیانی را در قالب مختصر آوردن بسی دشوار و پراهمیت است. در تفسیر مختصر ترجمان فرقان که ترجمه‌ای فشرده از

تفسیر الفرقان است علاوه بر بررسی‌های بسیار دقیق در برگردان قرآن حتی سیمای وزن و صدای قرآنی هم به اندازه ممکن رعایت شده است.

والسلام علی عباد الله الصالحین  
مجمع نظارت بر نشر آثار  
حضرت آیت الله العظمی دکتر صادقی تهرانی